

در جست‌وجوی اسناد ایرانی

پژوهشی در اهمیت اسناد کهن مکتوب در حفظ سنت شفاهی

کتایون مزداپور*

چکیده

هرچند تاریخ کتابت و کاربرد خط و نگارش در درون مرزهای جغرافیای ایران کنونی به حدود پنج‌هزار سال پیش از این می‌رسد، فرهنگ ما بیش‌تر جنبه و وجه شفاهی دارد و بر آداب و رسوم آئین‌های زنده و گوناگون تکیه می‌زند و یادگارهای نامکتوب میراث کهن را انتقال می‌دهد. واقعیت آن است که قدمت کتیبه‌های سنگی فارسی باستان به قریب ۲۵۰۰ سال پیش بازمی‌گردد و نوشته‌های ایلامی چند هزاره از آن کهن‌تر است. باوجود چنین قدمتی در سنت کتابت، برای شناخت سابقه آئینی چون نوروز که در فرهنگ ایرانی آکنده از جزئیات و آدابی رنگارنگ و متعدد است ناگزیریم از نوشته‌های سومری و اکدی در سرزمین غربی ایران مدد جوییم. آیا اینک کوشندگی تازه و فرخی در کار است تا این خلأ را پر کند و جای خالی چنین فراموشی و «بی‌یادی» را با اسناد و مدارکی که در دست است آکنده از یاد و دانایی کند؟!*

کلیدواژه‌ها: اسناد کهن، سنت کتابت، سنت نسخه خطی، کتیبه سنگی، میراث کهن.

۱. مقدمه

از همان روزگارانی که سومین «روایت» و نسخه از کتیبه‌های هخامنشیان به زبان فارسی باستان به‌نگارش در آمد (قریب، ۱۳۸۶) سرآغاز تجلی زبان فارسی در فرهنگ این خطه از جهان رخ می‌نماید. می‌دانیم که فارسی، به‌قول شادروان استاد جواد مشکور، زبان «واسط» است و آن را باید زبان «میان‌جی» و *lingua franca* و به اصطلاح زبان «میانگان» نامید. زبان

* استاد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Mazdapour@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۵/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۹

فارسی که زبان خاندان هخامنشیان (حدود ۵۸۸-۳۳۰ پم) و نیز زبان ساسانیان (حدود ۶۵۱-۳۲۴م) بود تداوم درخشان و پُرشکوهش را در اوجی یگانه در کلام فردوسی و خیام و سعدی و مولانا و حافظ یافت که این آثار موهبتی آسمانی را برای فرهنگ بشری آفرید. اما فاصله میان شعر حافظ و خطوط میخی شکل فارسی باستان بر سنگ و کوه را چگونه می‌توان بازبینی کرد؟

اقوام و قبایلی که در این خطه جغرافیایی زیسته‌اند و می‌زیند، از آسیای میانه تا سراسر ایران، و از شمال دریای خزر تا سواحل خلیج فارس و دریاهای جنوبی دیگر، در ترکیه و عراق کنونی، و دیگر مناطق دور و نزدیک به ما، بسا که دو یا حتی سه زبان مادری دارند و یکی از آن‌ها را برای ارتباط داشتن با «دیگران» و کسانی بیرون از حدود قوم و قبیله خویش به‌کار می‌برند. مثال کسانی که سه زبان مادری دارند یکی مردم کرد در بیجارند که به کردی و ترکی و فارسی حرف می‌زنند و دیگری هم‌وطنان ارمنی ما در آذربایجان کنونی که از کودکی زبان ارمنی را همراه با فارسی و ترکی می‌آموزند. اما نزد همه این مردم، فارسی زبان «واسط» و «میان‌جی» و «میانگان» است و در مدرسه و مکتب، ادارات دولتی، و ثبت اسناد به‌کار می‌رود. حتی بزرگانی چون سعدی و حافظ نیز زبان مادری دیگری جز فارسی نداشته‌اند، برخلاف فردوسی و ناصر خسرو.

از شواهد چنین برمی‌آید (مزداپور، ۱۳۹۴؛ مزداپور، ۱۳۹۵) که زبان فارسی نخست در نقش گفتاری و زبان واسط شفاهی قد برافراشت و پس‌از آن بود که به تدریج جایگاه زبان میانگان نوشتاری را نیز اشغال کرد. روزگاری دراز گذشت تا فارسی، در دوران میانه و جدید خود، در مدرسه و کتابت، ثبت اسناد، و نگاشتن در ادارات رسمی و دولتی، و نیز به محاذات آن در نوشتن کتاب و رساله در زمینه‌های گوناگون به‌کار رود و در طی تاریخ دیرپای خویش و در گونه‌های متفاوت حضور پایدار و پُربرتک و شکوه‌مندی را تداوم بخشد که مایه پیوستن اندیشه و تفکر در گذر نسل‌های متمادی به یک‌دیگر است.

چنین شد که فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی جدید، که آن‌ها را به پاس حرمت زبان میانگان فارسی اصطلاحاً گویش می‌خوانیم، وظیفه و نقش و تکلیف دیگری را نیز برعهده گرفتند و خود ایزاری شدند برای حفظ میراث فرهنگی ما. آن ضرورت و نیازی اجتماعی، با وجوه گوناگون که دست‌یازیدن به دامن زبان واسط و میانگان را می‌طلبد، به موازات خود رسم و شیوه دیگری را نیز آفریده است و آن تکیه‌زدن بر شفاهیات و فرهنگی است که از نوشتن و جست‌وجو در آثار کهن و موجود خویش سر‌بازمی‌زنیم. برای مثال، اگر

خطر کردن و تلاش مستمر و جان‌کاه پژوهندگان غربی نمی‌بود (مثلاً داندامایف، ۱۳۷۳: ۱۵-۴۶)، آیا ما، خود، هرگز می‌توانستیم پیشینه و نوع ارتباطات خویش را چه در زمینه زبانی و چه در وجوه دیگر تاریخی و فرهنگی خود بازشناسیم؟ واقعیت است که پاسخ این پرسش منفی است.

۲. اسناد کهن و سنت زنده

هم‌چنان‌که آگاهی ما از تاریخ دیرینه و سلسلهٔ هخامنشیان اصولاً به همین کتیبه‌های باستانی و نیز به تاریخ‌نگاری یونانیان بازمی‌گردد، باید اذعان داشت که در سنت زنده و کنونی ایرانی ما با فرهنگی روبه‌رویم که «شفاهیات» را بیش‌تر ارج می‌نهد و اهمیت می‌دهد تا نوشته و کتابت را. نمونهٔ بارزی از این شواهد و گواهی‌های فراوان را می‌توان در نوز و آداب آن مثال زد. در گسترهٔ وسیعی از این منطقه از عالم، نوز و آداب سخت پیچیده و رنگارنگی را که سرشار از تنوعی وافر و رونق فراوان است می‌توان در این اجزای پراکنده و متعددی دید که یک‌دیگر را تکمیل می‌کنند و بر رنگارنگی و گوناگونی در شکل‌گیری بخش‌های یک‌دیگر می‌افزایند و درنهایت با یک‌دیگر نسبتی دیرینه و عتیق دارند. یکی از آن‌ها خروس و «خروس‌پلو» در وعدهٔ خوراک نوزی است که به اشکال رنگارنگ در نواحی مختلف رخ می‌نماید و از نهی خوردن این «مرغ سروش» (مزداپور، ۱۳۹۱: ۴۱۹-۴۲۰)، یادداشت ش (۸) گرفته تا ضرورت خوردن خروس‌پلو بر سر سفرهٔ نوزی را شامل می‌شود و البته، رسم دیرینه‌سال قربانی کردن خروس را به نام سیاوش قبل از نوز (بهار، ۱۳۷۳: ۴۵) یا رسمی هنوز زنده و معمول که کشتن و به خاک سپردن خروس سیاه را بالای سر متوفی برای پیش‌گیری از مرگ‌های متوالی در خاندان چاره‌ساز می‌شمارد (در بهار ۱۳۹۶، در تهران، چنین رسمی به اجرا درآمد).

اما، باوجود این سان آداب و رسوم زنده یا نیم‌زنده و پراکنده در کتاب‌های قدیمی تاریخ یا در فرهنگ رایج در سطح جغرافیایی این منطقه، برای دستیابی به ریشه‌های کهن‌تر نوز ناگزیر می‌باید دست به دامان اسناد و مدارکی نوشتاری شد که در غرب این دیار برجای مانده و گاه از تطاول روزگار و حوادث دشوار درطی تاریخ درازآهنگ جان‌به‌در برده است: در بین‌النهرین و عراق کنونی (مثلاً بهار، ۱۳۷۶: ۴۴۱-۴۴۸، ۴۹۲-۵۰۰). در این خطه است که از همان حدود آغاز هزارهٔ چهارم قبل از میلاد مسیح خط و کتابت پدید آمد و نوشتن آغاز شد (مثلاً نیسن، ۱۳۹۳: ۸۲-۸۳) تا به ایلام کهن رسید. صورت تکامل‌یافتهٔ خط

و نگارش کهن همان خط میخی است که با گذشت روزگار، پس از هزاره‌ها، زبان فارسی باستان را باز هم با آن نوشتند. اکنون آگاهی و اطلاع ما از آن‌هاست که به‌ویژه برگ‌های درخشان تاریخ را در برابر چشم می‌گشاید.

چنین است که از روی آثار و نوشته‌های بازمانده به خط میخی و زبان‌های سومری و اکدی می‌توان حدس زد که جشن نوروز تا چند هزاره پیش از این در نواحی گسترده‌ای در این بخش از جهان، البته با صورت‌های دیگر و در قالب‌هایی متفاوت، برگزار می‌شده است. اما نوشته‌ها و اسنادی که در این باب، از آن روزگاران دیرینه، برگزاری جشنی چنین را در آن هزاره‌های دوردستی از زمان خبر دهد اندک است (بنگرید به بهار، ۱۳۷۶: ۴۹۵). هم‌پای انتشار آداب و رسوم نوروزی، با جلوه‌های گوناگون و تداوم آن‌ها، اساطیر و داستان‌های عتیق آن پا بر دوش زبان فارسی نهاده است و از طریق آن است که به دوران فرهنگی تازه‌تر پا می‌گذارد، و مثلاً ما از انتساب نوروز به کی‌خسرو و سیاوش خبر داریم (میر عابدینی و صدیقیان، ۱۳۸۶: ۱۸۶؛ متن‌های پهلوی، بی تا: ۱۰۴، روز خرداد ماه فروردین، بندهای ۲۰-۲۱).

در سنت زنده جامعه زرتشتی، نوروز بزرگ، روز ششم فروردین، یعنی روز خرداد از ماه فروردین به «جشن کی‌خسرو» (یا یاد شادروان لعل خانم رُخوا) نامزد بوده است و زایش کی‌خسرو نیز در شاهنامه (فردوسی، ۱۳۹۱: ج ۳، ۱۱۸) «جشن» نامیده می‌شود:

از این خواب نوشین سر آزاد کن	که روزی نو آئین و جشنی نو است
ز فرجام گیتی یکی یاد کن	شب سورِ آزاده (زادن) شاه کی‌خسرو است

و نیز (همان):

سیاوش را دیدم اکنون به خواب	که گفتم مرا چند خسبی، مپای
درخشان‌تر از بر سپهر آفتاب	به جشن جهان‌جوی کی‌خسرو آی

یا می‌دانیم سبزه نوروزی که ابزاری شاخص و واجد ویژگی بارز بر سفره نوروز است در شرایطی رویانده و سبز می‌شود که مانند سیاوش ناکام و نوجوان و به‌ویژه فرزند نامرادش، فرود، محکوم به بی‌حاصلی و مرگ محتوم است و همانند با «فرود سیاوش بی‌کام و نام» (همان: ج ۴، ۲۶۹، ش ۳۲؛ فردوسی، ۱۹۶۵: ج ۴، ۶۵، یادداشت ۶)، جز این که از این جهان «نار سیده به کام» درگذرد و بی‌آن که به آوردن بار و دانه برسد، در جوی آب یا زمین خشک به دست فنا بسپارندش، از همان آغاز سبزکردن و کاشتش راهی دیگر در کار

نیست. همانند با رویاندن سبزه نوروژی که ویژگی بارزی دارد و از همان آغاز «کاشتن» محکوم به «برداشت» نابهنگام و نوعی مرگ زودرس است، مرگ فرود نیز با تعزیه و سوگواری آن در شباهتی چشم گیر است:

فرود سیاوش بی کام و نام پرستندگان بر سر دژ شدند
چو شد ز این جهان نارسیده به کام همه خویشان بر زمین بر زدند

درقبال این سان بقایای چشم گیر و بارز از رسم‌ها و شیوه‌های کهن جشنی چون نوروژ، چه در قالب آئین‌ها و مراسم سنتی و چه در پیکره شعر و ادب گرانقدر فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی، هنگامی که بخواهیم نشان‌ها و ردپایی از صاحبان دیرین آن آداب و مراسم و نیاکان کهن سال خود را بازجویم دست ما به اسناد و نوشته‌هایی قدیمی تر نمی‌رسد: ضبط و ثبت وقایع و حوادث و ماجراهای زیستن و آنچه بر آنان گذشته است، از آن ادوار عتیق، اثری مداوم بر جای نهاده است و این «گم‌شده روی زمین» (صراف، ۱۳۹۱: ۱۲۶) را به‌دشواری می‌توان باز یافت. باوجود این رشته مشکلات، در پس این انبوه ابهامات جهانی عظیم از اسناد و مدارک را یافته‌اند که دنیا‌هایی تازه را در حیطه دانش بشری جای می‌دهد.

پژوهندگانی جوینده و پویا، با روش‌هایی سنجیده و گرانقدر، توانسته‌اند رشته بلندی از وقایع و حقایق تاریخی را از دل خاک امانت‌دار بیرون کشند و در تاریخی از چگونگی اندیشه و باورهای دینی مردمان را مثلاً از «۵۰۰۰ سال تا ۲۶۰۰ سال پیش ازین» (عنوان همان کتاب چنین است) در این دیار روشن سازند. در این تلاش برومند، از فراسوی پرده‌های ناگذر و تاریک از ابهام سخت، شیوه‌هایی بدیع در پرستش و ستایش را می‌توان بازبینی کرد که شرحی از طرزهای کارکرد ذهن را در فرد آدمی و سپس شکل گرفتن آن را در شیوه‌ها و اشکال جمعی رفتارهای دینی به تصویر می‌کشد. این شیوه‌ها و طرزها با آنچه در دنیای جدید برای ما آشنا و شناخته است اختلاف‌هایی جدی و مهم دارد و از این بابت علم و آگاهی بر آن‌ها سخت مغتنم و ارجمند است.

هم‌چنان‌که بازبینی ادیان مردم معاصر و دور از ما، در جوامعی که آن‌ها را «بدوی» و «ابتدایی» نامیده‌اند، ما را به‌شگفتی می‌اندازد، اخباری را که اسناد و مدارک و یافته‌های باستان‌شناختی از آن دنیای درگذشته در دست ما می‌گذارد غریب و عجیب می‌بینیم. درکنار شرح حیات و طرز زیستن آن نیاکان دوردست، هاله‌ای از جریان اندیشه و تفکر دینی را نیز در این آثار بازمی‌یابیم. در جوار دست‌آوردهای باستان‌شناختی و اشیا و فضا‌های عمارات تاریخی و خرابه‌های آن «خرابات کهن» با تکیه بر نوشته‌هایی که به زبان ایلامی و با خط

میخی و نیز خطی که آن را پیش‌از آن به کار می‌برده‌اند (نیسن، ۱۳۹۳: ۸۲)، می‌توان علم و اطلاعاتی بزرگ از آن دنیای عتیق به دست آورد. در پرتو این رسته آگاهی است که دانش ما از شیوه‌های زیستن در آن جهان کهن و دوران باستانی فزونی می‌گیرد. چنین است که هاله‌ای از جریان حیات را، «از آغاز به حکومت‌رسیدن پادشاهان ایلام از اوایل هزاره سوم پیش از میلاد تا سقوط دولت در کشور ایلام در قرن هفتم پیش از میلاد مسیح»، (صراف، ۱۳۹۱: ۱۳۸) در این اسناد و مدارک دیرینه‌سال می‌توان بازبینی کرد.

توسل جستن به این اسناد و مدارک باستانی آگاهی‌هایی تازه از آن جهان کهن را آشکار می‌سازد که شگفت است. در کنار کشفِ رقمی در حدود نود و یک خدای دیرینه سال و «فراموشیده» و بیرون‌کشاندن آن‌ها از اعماق تاریخ خفتگان، شیوه‌هایی متفاوت و متمایز در پرستش و نیایش نیز پدیدار می‌آید که آن نام‌ها و باورهای عتیق را همراهی می‌کند. روشن است که، به موازات این طرزهای ویژه پرستش و ستایش مذهبی، شکل جامعه و ساخت آن بی‌گمان آثاری از خود باقی گذاشته است و چنین ساختاری را در عمارات و پرستش‌کده‌هایی می‌توان بازبایی کرد که باستان‌شناسان آن‌ها را از دل خاک به در می‌آورند و این معنی همراه با اشیای خاص و نوشته‌های کهن برگ‌هایی از تاریخ را بازمی‌نویسد.

اما چگونه شد که تاریخ ما، از «پنج هزار سال پیش از این» ناشناخته مانده است و این سان بی‌خبری سنگین از اسناد و مدارک و بی‌اعتنایی به آن‌ها در این منطقه از جهان چگونه و چرا روی داده است؟ بی‌گمان رشته بلندی از وقایع و مسائل تاریخی و جهان‌بینی اجتماعی و حوادث فرهنگی را زمینه‌ساز این سان «فراموشی تاریخی» باید دانست. هرچند باید گفت که شاید اصلاً «فراموشی تاریخی» است که شیوه اصلی مواجهه جوامع و فرهنگ‌های بشری با گذشته خویش است. در این صورت، می‌باید اذعان کرد که، برعکس، اگر در برخی از جوامع و مناطق فرهنگی به یادسپردن تاریخ و آنچه اینک می‌گذرد و پرهیز از فراموشی تاریخی را مشاهده می‌کنیم، این خود پدیده فرهنگی جدید و ابداعی است نوآئین و تازه‌کار. وگرنه، هزاره‌ها رفته و در گذشته است و سپری شدن آن‌ها را هیچ نشان و اثری که بدیع و نوآیند نباشد، مانند کاوش‌های باستان‌شناسان و بازخوانی نوشته‌ها و «نانوشته‌ها» از دنیاهای کهن، شرح و توضیحی دیگر به دست نمی‌دهد.

هنگامی که قریب به صد سال پس از هجوم آشوربانی‌پال (حدود ۶۳۹ پ.م)، که در لوح بازمانده از خویش از چرانیدن گاوها و خرهای وحشی و غزالان در شوش ویرانه و مخروب سخن می‌گوید و به آن فخر می‌فروشد (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۱۰۳)، کورش بزرگ هخامنشی (۵۳۰-۵۵۹ پ.م) بار دیگر علم اقتدار را از این منطقه برافراشت، همانند با شاهان پیشین این

خطه که خود را «شاه انزان و شوش» می خواندند (صراف، ۱۳۹۱؛ ۶۷-۶۸، ۷۴)، خود را «شاه انشان» نامید (ارفعی، ۱۳۵۶: ۱۷، بند ۱۲، ۲۱). این بار، منشور کورش را می بینیم که دو حادثه بزرگ را در عالم بشریت به ارمان می آورد: یکی از این دو رفتاری اخلاقی است، در برابر مردمان مغلوب که با مضامین کتیبه آشوربانی پال در تقابل می ایستد؛ حادثه دیگر این است که کورش، ضمن حرمت نهادن به خدایان بیگانه و فدیهدادن به آنها، خلاف شاهان پیشین، «انزان و شوش» (مثلاً صراف، ۱۳۹۱: ۵۲-۷۲، ۷۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷-۱۲۶)، به ساختن معبد یا مجسمه‌ای برای بتان دیرینه سال در منشور خود اشاره ندارد و این را می باید سرآغاز حذف بت و بت پرستی در این خطه از عالم دانست.

کوچندگان مهاجری که خود را به اصطلاح «آریایی» می خواندند، هنگامی که با اسب و گردونه به این دیار رسیدند، در دشت‌های باز پروردگار را ستایش و نیایش می کردند و این را از کهنه کتاب‌هایی چون *هیربستان* و *نیرنگستان* می توان دریافت. اینان با «بت» یا به اصطلاح زبان پهلوی *uz-dēz* (مکنزی، ۱۳۷۹) رابطه و نسبت خوشی نداشتند، هرچند آثاری از ساختن مجسمه برای ایزدان را می بینیم و شاید حتی زنایزدی چون آناهیتا هم به چنین صفتی از بتان پیوسته باشد و از او هم مجسمه‌ای ساخته باشند. اما «این مهاجران خانه به دوش» همواره پرستش بت را ناروا و ناپسند دانسته‌اند و آن را منع کرده‌اند. شاید خلاف آنچه در منشور کورش بزرگ تلویحاً اشاره می شود و از بزرگداری خدایان بومی سخن می رود، به ویژه پس از تازش اسکندر به ایران و نزول دین و آئین یونانیان به این جا، منع ساختن بت و آئین بت پرستی شدت بیشتری گرفته باشد. باید پرسید که آیا این «بت شکنی» با خصیصه بی توجهی به نوشتن و به یادگار نهادن اسناد و مدارک، در حیطه‌های مختلف، ارتباطی و بر آن اثری داشته است؟

فزون تر آن که اخلاق ایرانی را به هم راهی تکیه بر «شادی» و «آبادانی» در کتیبه‌های هخامنشی به وفور بازمی یابیم. از «شادی» و «شادمانی» هم در منشور کورش (ارفعی، ۱۳۵۶: ۱۸، بند ۲۳) و هم در کتیبه آشوربانی پال (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۱۰۳) که از «شور و شادی» فتح می گوید، و نیز در جاهایی دیگر سخن می رود. اما چنین پیدا است که «شادی» در کتیبه‌های هخامنشی معانی گسترده تری از شادکامی در پیروزی بر دشمن دارد. یکی از آنها هم معنایی است که بعداً در تقابل با «تضرع» و واژه «متضرعانه» که صفتی است برای «نیایش» (صراف، ۱۳۹۱: ۱۲۷) پدیدار می شود: «... متضرعانه قربانی نمودم». این سان تقابل را از آن جا می شود مطرح ساخت که در نیایش‌های زرتشتی همواره شادمانی و سرخوشی ملازم است با عبادت و ستایش یزدان. چنین تکیه‌ای بر «شادی» را که در کتیبه‌های هخامنشی می توان دید،

به صورت اجتناب و پرهیز از شیون و زاری، به‌خوبی در دین زرتشتی به‌چشم می‌خورد و مثلاً در *ارداویراف‌نامه* (فصل ۱۶ و فصل ۵۷، در بهار، ۱۳۷۶: ۳۰۹-۳۱۰، ۳۱۸) نمونه‌ای از چنین پرهیزی ذکر می‌شود.

در چنین مواردی، دوربودن و تمایزداشتن دین و باورهای زرتشتی را از آن شیوه‌ها و تصورات کهن بومی‌ای می‌بینیم که آثار و بقایایی از آن‌ها در بازمان‌ها و یادگارهای معابد ایلامی می‌توان یافت، و تفاوت و مغایرت میان این دو بینش و شیوه‌ها و رفتارهای آیینی آن‌ها در آن آثار به چشم می‌آید. خلاف آن‌که عقایدی که در کتیبه‌های فارسی باستان می‌آید، آشکارا همانند آثار شناخته‌زرتشتی از بت‌سازی و پرستش بت و نیز چنین وجوهی از باورهای کهن که در این یادمان‌های بومی در این سرزمین بازتاب دارد فاصله می‌گیرد، نشان‌هایی از تداوم سنت عتیقی از عقاید و رسم‌های همین گروه از نیاکان ما برجای مانده است.

نمونه بارزی از چنین اقتباس و تعبیری تازه از آن رسم‌های عتیق را در قربانی کردن «قوچ» (صراف، ۱۳۹۱: ۶۸) و «کهره» (kahra) (ارفعی و مزدپور، ۱۳۸۳: ۱۲) می‌بینیم که بنابر آثار بازمانده از این خطه سنتی است بومی و در رسوم زرتشتی هم دوام آورده است. علت آن طبیعی است و آن خوش‌مزگی گوشت گوسفندی در این سرزمین است (با سپاس از آقای مهندس محمدرحیم افسری) که به‌آسانی می‌توان پروردن و کشتن و خوردن آن را بر قربانی‌های اسب و گاو در سنت اوستایی (مثلاً *بان‌یشت*، بندهای ۲۰، ۲۵، ۲۹، ۳۳، ۴۱، ۴۹، در پورداد، ۱۳۴۷: ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴، ۲۵۱، ۲۵۳) رجحان نهاد. آن‌گاه پرسش ممتاز دیگری پیش می‌آید که آیا تکیه و تأکیدکردن بر نیایش به‌سوی نور و روشنایی، و به‌ویژه آتش که آئین رسمی زرتشتی و بنیان‌نهادن آتش‌کده‌ها را سمت‌وسویی مشخص می‌بخشد، هم تأثیری است از باورهای ایلامی؟ (صراف، ۱۳۹۱: ۱۰۶). به‌هرتقدیر، پژوهندگان اثرپذیری او صاف اردویسور آناهیتا را از زنا‌بزدانی بومی در این خطه تأیید و بر آن تأکید کرده‌اند.

نمایی از آن نظم اخلاقی استوار و متکی بر عدالت و یکتاپرستی را، که در کتیبه‌های هخامنشی، نخست از زبان داریوش بزرگ و سپس خشایارشا جاودانه است، می‌توان خواند:

خدای بزرگ است اهورامزدا که این شگفتی (آفرینش شگفت‌انگیز) را که دیده می‌شود آفرید، که شادی را برای مردم (انسان) آفرید، که خرد و توان را به داریوش شاه ارزانی داشت... می‌گوید داریوش شاه، به‌خواست اهورامزدا، آن‌چنانم که را ست را دوست هستم و دروغ را دوست نیستم... کام من نیست که ناتوان به‌خاطر توانا آزار ببندم... نیز کام من نیست (به) توانا از طرف ناتوان آسیب رسد (قریب، ۱۳۸۹: ۳۰۱).

همین سان جهان‌بینی و برداشت اخلاقی، مبتنی بر خرد و عدالت، نه تنها در دیگر کتیبه‌های سنگی هخامنشیان، بلکه در کتاب *او ستا* و *اندرزنامه‌های پهلوی* و دیگر آثار کهن ایرانی به‌ضبط درآمده است.

داریوش بزرگ نه تنها بر سنگ و کوه یادمان پیروزی بزرگ را برجای نهاد، بلکه چون نوشته‌های خویش را با خط میخی به سه زبان نوشته است، در بیش از دوهزار سال بعد، این سندهای سنگی و استوار دانش و علم را چندان به تکاپو واداشت تا پژوهندگان نیز مانند «بندگان شاه» و وابستگان و متحدان شه‌ریار بزرگ کار سخت کنند و درپرتو شباهت نوشته‌های فارسی باستان که به خط میخی است و همراه‌بودن آن‌ها با برگردان‌های ایلامی و بابلی نو موفق شوند تا دیگر آثار مکتوب به خط میخی را هم بخوانند (داندامایف، ۱۳۷۳: ۲۴). چنین شد که این سند استوار و سنگی که یکی از بازمان‌ها و یادگارهای یکی از درخشان‌ترین و اثرگذارترین مردان تاریخ است موجب شد تا یکی از سرچشمه‌های تاریخ و فرهنگ جهان بند بگشاید و از سکوت و خاموشی به‌در آید. پس، تاریخ دیرمان بین‌النهرین و اسرار معابد پنج‌هزار ساله شوش گامی به سوی آشکارگی نهاد و کلیدی برای گشودن این رسته از رازهای سر بسته کهن پیدا شد.

مسلم آن است که به محاذات زبان فارسی باستان که با ظهور هخامنشیان زبان میانگان در ایران شد، و نخست در سنت شفاهی و گفتاری و سپس اندک‌اندک در نقش زبان نوشتاری (قریب، ۱۳۸۶: ۲-۳) چنین جایگاهی را احراز کرد و به تدریج بر جای زبان ایلامی نشست که از «دوهزار سال پیش از شکل‌گیری هخامنشیان زبان بومی این سرزمین بود» (همان: ۳)، انبوهی اسناد و مدارک نیز برجای است. اما این اسناد و مدارک، خلاف زبان که کاربردی روزمره و شفاهی دارد، از جنس دیگری است و هریک در جایی ویژه خویش، دور از دیگری، در مکانی و منزلی قرار دارد، گاهی شناخته و معروف و مشهور، و گاهی بی‌نام و دور از دست‌رس و فارغ از پژوهش و آوازه‌شناختگی در جهان دانش بشری.

از نقش‌های غار در کوه‌های ایران بگیریم که در شرق و غرب کشور از اعصار دوری سخن می‌گویند تا مرد نمکی در نواحی زنجان و قزوین و از نوشته‌های پیش‌ایلامی (نیسن، ۱۳۹۳) و ایلامی در ادوار متمدنی و فارسی باستان تا اسنادی از دوران پانصدساله اشکانیان (مثلاً تفضلی، ۱۳۷۶: ۷۶-۷۹) و سپس زبان پهلوی و کتاب‌ها و اسناد فارسی، سکه‌ها و جواهر، بناها و اشیای باستانی، همه‌وهمه، هریک گوشه‌هایی را از تاریخ و حوادث روزگاران بیان می‌کنند. اما این بیان برای «شنیدگی» و ادراک نیازمند بازخوانی و

شناختگی و تفسیر است. در این باب، البته که نیاز سخت و عاجل به تلاشی است که علم جدید می‌تواند آن را راه‌بر و مددکار باشد و با شیوه‌هایی متفاوت و متناسب، در هر مورد، راهی ویژه بگشاید. چنین اراده و قصدی است که بی‌گمان در فراهم‌آوردن این رشته اسناد و مدارک راه‌نما خواهد بود و سود و ثمری در پی خواهد داشت که یک وجه آغازین و بارز آن ترسیم گذشته‌ای در پیش چشم است که در این خطه بیش از «پنج‌هزار سال پیش‌ازین» تا اکنون تاریخچه‌ای را از طرزهای پرستش و ستایش پروردگار در برابر چشم معاصران ما نقش می‌زند!

در بندهای یکم تا چهارم از یادگار بزرگ‌مهر می‌خوانیم که:

(۱) من، بزرگ‌مهر بختگان، دیوان‌بگ (و حاجب) شبستان شهر اُستیگان خسرو (= معتمد خسرو نام شهری است)، (و) سالارِ دربار این یادگار (و کتاب و نوشته) را به یاری (و) نیروی یزدان و همهٔ مینوان نیک‌آموز دیگر، از فرمان (و بنا بر فرموده) خسرو شاهنشاه، برای بهبودبخشیدن به توانایی دست‌یافتن به فرهنگ برای کسانی که به پذیرفتن (دانش) از فرشتگان سرنوشت به نیک‌بختی و لیاقت فراز آفریده شده‌اند، فراهم کردم و در گنج شایگان (و خزانهٔ دولتی) نهادم. (۲) چونان‌که امور گیتی را همه گذرایی و پریشانی و گردندگی (است)، حتی اگر کسی را از نژاد شاهی (باشد) و بخت او را ... (۳) ... به نیستی (رسد و) در طول چهارصد سال، خاندان به آشفتگی (و) نام به فراموشی ... (۴) اینک من، چونان‌که ... مرا پارسایی و آسودگی از برای تن و جان (و) روان ... آرزو (است)، پس ... چند واژه‌ای بر این یادگار (و نامه) نوشتم... (متن‌های پهلوی، بی‌تا: ۸۵-۸۷).

«نهادن یادگار» یعنی «کتاب» و نوشته در «گنج شایگان» که خزانهٔ شاهی و گنج‌خانهٔ دولتی است، باتوجه‌به این اشاره، باید در عهد خسرو انوشیروان ساسانی مرسوم بوده باشد، و نیز وجود الواح و گل‌نیشته‌های بارو و خزانهٔ تخت‌جمشید به زبان ایلامی (مثلاً ارفعی، ۱۳۸۷) چنین حکمی را تأیید می‌کند. در یغماگری و غوغاهای متعدد و متناوب (مثلاً صراف، ۱۳۹۱: ۳۰) چنین اسنادی به‌دست باد فنا سپرده شد. چنین رسمی نیز احتمالاً سپس برافتاده است. مثالی از چنین تراجی را در همان کتیبهٔ آشوربانی‌پال که ذکر آن گذشت می‌توان دید:

من شوش شهر بزرگ مقدس، جایگاه خدایان، و محل اسرار آن‌ها را به‌خواست آشور و ایشنار فتح کردم. به کاخ‌های آن گام نهادم و با شور و شادی در آن‌جا اقامت گزیدم.

در گنج‌هایش را ... گشودم ... تمامی طلا و نقره ... را ... زینت‌آلات، نشان‌های سلطنتی، سلاح‌های جنگی ... را به‌عنوان غنیمت جنگی به ... آشور آوردم ... تزیینات بنا را که از مس صیقل‌یافته ساخته شده بود شکستم (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۱۰۳).

در آشوب و غوغای مکرر در درازای هزاره‌ها، شمار اسناد و مدارکی که تاریخ ایران را در آن دوردست‌های زمانه بازگویند اندک است. در کنار ویران‌گری و تاراج‌های دشمن به‌نظر می‌رسد که در ایران سنتی نیز که اسناد را رسماً حفاظت کند یا حتی به نگارش آن‌ها دست زند پایداری و رواج چندانی نداشته است. آنچه در ایلام کهن و دیار غربی آن بازمانده است، هرچند بسیار دست‌خوش نابودی و درهم‌ریختگی در گذر زمان شده است، اما از وجود بایگانی رسمی و دولتی اطلاعی صریح و روشن می‌دهد. آنچه در گل‌نشته‌های ایلامی تحت‌جمشید و شوش و حتی کتیبه‌های سنگی هخامنشیان می‌یابیم نه‌تنها در دنیای جدید و با روش‌های مدرن بازیابی و کشف شده است، بلکه حتی در تاریخ سنتی ایرانی نامی و یادی از دوران ماد و هخامنشی باز نمانده بوده است.

نقش‌مندی نوعی خود ستایی و خودپسندی شاهانه را گاهی در این فرایند می‌توان دید؛ مثلاً از دیرباز رسم بوده است که تصاویر و سنگ‌نوشته‌های قدیمی را صاف می‌کردند و از میان می‌بردند تا بر جای آن‌ها تصویر و یادمان خود را بر کوه و سنگ نقش کنند. نمونه‌ای از این عمل زشت را در نزدیکی ری قدیم می‌بینیم و نمونه‌های دیگرش را در نقش‌رستم و دیگر جایگاه‌های باستان‌شناختی فارس. به‌روال همین بی‌حرمتی تاریخی، داشتن بایگانی و مراکزی برای حفاظت از اسنادی منظم و مرتب و شرح تاریخی امور، باوجود تاریخ کهن ایران، در این مرزوبوم آشنا و معمول نبوده است.

بدین شمار است که خلاف زبان زنده و گفتاری و سپس آثار مکتوب عمدتاً ادبی یا تاریخی، خواه به زبان میانگان و واسط فارسی باشد و خواه به زبان‌های دیگر مانند زبان طبری، یا آذری (ماهیار نوابی، ۲۵۳۵/۱۳۵۵: الف) و نیز دیوان شمس پُسن‌نا صر (همان: ب؛ فیروزبخش، ۱۳۸۹: ۲۸۷-۲۹۰) که به زبان کهن شهر شیراز و به زبان شیرازی است، در جوار این‌ها، ما اسناد و مدارک رسمی و دولتی اندکی در دست داریم. در این جاست که «زبان» را، با همه تغییرات و دگرگونی گسترده آن، می‌بینیم که برجای مانده است و حامل تاریخچه‌ای از اخبار جامعه در ادواری «فراموشیده» است، اما سند و آنچه بیان‌گر تاریخ و حوادث و مسائل خاص آن است نیازی مبرم به جست‌وجو و تلاش برای بازیابی و سپس حفاظت و نگاه‌داری دارد و سخت محتاج است به یآوری و استمداد.

تلاشی که در طی چند قرن کتیبه‌های هخامنشی و زبان‌های نگاشته به خط میخی و تاریخ بلندی از روزگاران دور را کشف کرد و روشن کرد سرلوحه و سرمشقی بارز و درخشان است (داندامایف، ۱۳۷۳: ۱۵-۴۶) که به واسطه آن می‌شود دریافت که چگونه ابعادی دیگر از وقایع و حوادث اجتماعی را می‌توان بازیابی کرد و بر دانش و دامنه علمی جهان امروز در زمینه‌هایی متفاوت و رنگارنگ افزود. اکنون زمان آن فرارسیده است که نه تنها گل‌نبشته‌های بارو و خزانه تخت جمشید و شوش را به دست تحقیق و بررسی بسپاریم و پس از تعلل و مسامحه دیرنگام و بیهوده باز آن‌ها را برای بازخوانی و بازسناسی به دست پژوهش و دانایی و نظم دهیم، بلکه برای پیدا کردن و منظم ساختن و در دسترس همگان نهادن دیگر اسناد بی‌پناه و در معرض نابودی نیز همت بگماریم. کوشندگی در این راه سهم و وام بزرگی است که یکایک به تاریخ و فرهنگ، و اجتماع بزرگ بشری مدیونیم.

۳. نتیجه‌گیری

امروزه روش‌هایی جدید و سنجیده برای بازیابی و معرفی کردن و حفاظت از اسناد و مدارک شناخته شده و مورد بحث و گفت‌وگو است. جست‌وجو باید سنجیده و علمی باشد. بدیهی است که در این مسیر در زمینه‌هایی مختلف و گوناگون مسائل بسیار مطرح می‌شود و در هر کجا امواجی از حقایق گوناگون فراچنگ می‌آید که در هر بار می‌باید هر مورد را بازیابی و شناسایی کرد. در هر یک، مسائل و معماهایی ویژه و خاص رخ می‌نماید و نکاتی شایان بحث و جست‌وجو پدیدار می‌شود. کندوکاو در هر یک بسا که جهد و جهادی تازه می‌طلبد. بدیهی است که حرف آخر را در هر مورد دانش و دستاورد استدلال و منطق می‌زند و نیز یآوری مؤسسه‌اتی که مسئولیت پروردن و رشد فرهنگ و گسترش دانش و اصلاح نظرگاه‌های خرد و کلان جامعه بر عهده آن‌ها قرار دارد.

نیازی که اینک سخت است جست‌وجویی هدف‌مند است، با برنامه‌ریزی و دقت و بهره‌جویی از تخصص و دانش جدید. امروزه باید هم آدابی چون مرا سم رنگارنگ جشن نوروزی را در هر کجای جهان ضبط کرد و به بنگاه دانش و علم سپرد و هم آن‌که اسناد و مدارک را از گل‌نبشته‌های کهن و کتاب‌های خطی و نسخه‌های فراوان آن‌ها و مهرها و سندهای سخت متفاوت و مختلف را با شیوه‌های درست و جدید نگاه‌داری کرد و در دسترس پژوهنده نهاد. هم‌چنان‌که تلاشی بیش از کوشندگی در یک قرن، با تکیه بر

سنگ‌نوشته‌های فارسی باستان، به بازخوانی خط میخی و کشف جهان‌هایی مدفون در دل خاک انجامید، امید که جست‌وجو در همین راستا نیز با یآوری زبان زنده فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی سود و ثمری درخشان به‌بار آورد. چندان‌که به یاری پروردگار، هر شماره از این مجله امید می‌رود که کشف و ضبط سندی تازه را به آگاهی برساند تا دعا کنیم: «موهبت الهی را یک خط شناس دریافت نماید که وی کتیبه تصویر مرا می‌خواند» (صراف، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

کتاب‌نامه

- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۵۶). *فرمان کوروش بزرگ*، تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران (ش ۹).
- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۸۷). *گل‌نوشته‌های باروی تخت‌جمشید*: متن‌های *Fort* و *Teh*، تهران: دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ارفعی، عبدالمجید و کتابیون مزدپور (۱۳۸۳). «واژه‌ای ایلامی در فرهنگ پهلوی و گویش‌های زنده»، *فرهنگ*، ش ۱ و ۲، پیاپی ۴۹-۵۰.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۳). «درباره اساطیر ایران»، در: *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: فکرروز.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگه.
- پورداد، ابراهیم (گزارش) (۱۳۴۷). *یشت‌ها*، ج ۱، چ ۲، تهران: طهوری.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به‌کوشش ژاله آموزگار، تهران: علمی.
- داندامایف، م. آ. (۱۳۷۳). *ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی*، ترجمه روحی اریاب، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۵). *شاهنامه*، ج ۴، تصحیح متن به‌اهتمام ر. علی‌یف، آ. برتلس، م. عثمانوف، تحت نظر ع. نوشین، مسکو: آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۱). *شاهنامه*، ج ۳، به‌تصحیح و اهتمام عبدالحسین نوشین، الگا اسمیرنوا، انصار افصح‌نژاد، زیر نظر مهدی قریب؛ ج ۴، به‌تصحیح و اهتمام عبدالحسین نوشین، آندره بیفگنی‌یثویچ برتلس، محمد نوری عثمانوف، رستم موسی علی‌اف، انصار افصح‌زاده، زیر نظر مهدی قریب. تهران: سروش با همکاری دانشگاه خاورشناسی مسکو.
- صراف، محمدرحیم (۱۳۹۱). *مذهب قوم ایلام (۵۰۰۰-۲۶۰۰ سال پیش)*، تهران: سمت.
- فیروزبخش، پژمان (۱۳۸۹). «نمونه‌های بازمانده از گویش قدیم شیراز»، در: *تا به خورشید به پرواز برم (یادنا مه دکتر حمید محامدی)*، به‌اهتمام کتابیون مزدپور و هایده معیری (محامدی)، تهران: کتاب روشن.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۶). *خط میخی فارسی باستان: اقتباس یا ابتکار، میراثی از کوروش یا داریوش*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی.

- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۹). «پیام داریوش در یکی از سنگ‌نوشته‌های آرامگاه در نقش رستم و مقایسه با سخنانش در دیگر کتیبه‌ها»، در: *تا به خورشید به پرواز برم (یادنامه دکتر حمید محامدی)*، به‌اهتمام کتایون مزداپور و هایده معیری (محامدی)، تهران: کتاب روشن.
- ماهیار نوایی، یحیی (۲۵۳۵/۱۳۵۵). *مجموعه مقالات (ج ۱)*، به‌کوشش محمود طاووسی، شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز.
- متن‌های پهلوی (بی‌تا). *گردآورنده دست‌ورجاماسپ‌جی منوچهرجی جاماسپ اسانا (ج ۱ و ۲)*، با مقدمه‌ای از بهرام گور انکلساریا و دیباچه‌ای از یحیی ماهیار نوایی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران (ش ۱۱۲).
- مجیدزاده، یوسف (۱۳۷۰). *تاریخ و تمدن ایلام*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مزداپور، کتایون (۱۳۹۱). «آواز مرغ سروش»، *چندسخن (مجموعه مقالات)*، به‌کوشش ویدا نداف، تهران: فروهر.
- مزداپور، کتایون (۱۳۹۴). «زبان میانگان فارسی»، *فروهر*، س ۴۹، ش ۴۷۱.
- مزداپور، کتایون (۱۳۹۵). «فارسی پایدار»، *تقد و بررسی کتاب تهران*، ش پیاپی ۵۰.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۹). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرعابدینی، سیدابوطالب و مهین‌دخت صدیقیان (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیری — حماسی ایران به‌روایت منابع بعلاز اسلام*، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیه‌سن، هانس یورگ (۱۳۹۳). *زمینه ظهور نگارش در بین‌النهرین و ایران در دوران باستان (کشمکش و تقابل ۳۵۰۰-۱۶۰۰ ق.م)*، گزارشی از سمینار یادواره ولادمیر لوکونین، ویراسته جان کرتیس، ترجمه زهرا باستی، تهران: سمت.